# زوال هر بلد در روایت حمام و تقویم کل کره در روایت عبدی

(25:40)

حال اگر به این صورت است، آیا ممکن است حدیث عبدی معنای دیگری پیدا کند که اصلاً ربطه آن با روایت حماد، شارح و مشروح نباشد؟ و آن این است: ما اگر روایت حماد را برای هلال شب قبل اماره بگیریم، یا حتی اماره دخول شهر بگیریم به‌نحوی‌که کاری به‌خصوص آن نداشته باشد و به لسان حکومت باشد، اگر این دو وجه را در روایت حماد آوردیم، روایت عبدی می‌تواند برای خودش یک مضمون مستقل داشته باشد؟ ولو علی بعض محامل؟ عرض من این است که می‌تواند داشته باشد. کجا؟ جایی که بگوییم «ال» در «اذا رئی قبل الزوال» جنس و استغراق باشد. خب در این فضا «الزوال» می‌گوییم. همچنین به فرمایش آقا «الزوال» می‌تواند امارت باشد و برای ضابطه مند شدن تعیین‌شده است، این هم حرفی است که فی حد نفسه نمی‌توان ردش کرد. ولو اولویت و ترجیح هم داده شود ولی نمی‌توان ردش کرد.

**شاگرد**: این معانی مختلف را حتی اگر ضدیت داشته باشند، باز می‌توانیم برداشت کنیم؟

**استاد**: اگر ضدیت فی نفس الامر دارند نه، اما اگر ضدیت در مقصود دارند بله. نکته خیلی مهمی است. اگر دو روایت است و دو معنا است که اینها در واقع متضاد هستند، نه. اما اگر تضاد در مقصود دارد یعنی می‌توانند دو مقصود باشد که در نفس الامر متضاد نیستند. اما کسی بخواهد الآن این را بگوید متضاد هستند.

**شاگرد**: در تعارض این مقصودها باید کدام را بگیرند؟

**استاد**: وقتی پذیرفتیم استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، هر دو. چون تضاد نفس الامری که ندارند. شبیه آن را همیشه مثال می‌زنم. آیه شریفه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»[1]. هر کسی از عرف عام وقتی این آیه را می‌بینند، مذمت می‌بینند ای مدح؟ مذمت می‌بینند. روشن است. اما وقتی تفسیر برهان[2] باز می‌کنید، ذیل آن حدیث می‌آید که منظور از انسان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. «قتل» هم یعنی «استشهد». یعنی ابن ملجم ملعون که اشقی الاولین و الآخرین است حضرت را شهید کردند. «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»؛ چرا او را شهید کردند؟ سبب شده بود که بگوید او کافر است و باید او را کشت؟! «من أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» و دنباله حدیث ببینید اگر امیرالمؤمنین بخواهد هم مذموم باشند و هم ممدوح، تضاد نفس الامری است و نمی‌شود. اما اگر بخواهد از این کلام دو متضاد مقصود باشد، هم مذمت یک انسان ظالم و کافر به کفرش است و هم مدح انسان به سؤال. هم «ما افعله» افعل تعجب است و هم «ما افعله» سؤال. دو مقصود متضاد هستند اما در نفس الامر که دو معنا شد. در مقصود متضاد نیستند؛ یعنی امیرالمؤمنین ممدوح باشند. لذا در این موارد هم تضادش درست است که تضاد بالمعنی الاعم

می‌گفتیم. در المنطق یک تضاد بالمعنی الاخص داشتیم که کنار تماثل و تخالف بود. تخالف در کنار تضاد بالمعنی الاخص بود. چون متقابلین نبودند. ولی خیلی وقت ها در استعمالات عمومی به تخالف هم تضاد می‌گوییم. تضاد یعنی این دو با هم جمع نمی‌شوند. جمع نشدن در وهله تماثل هم همین بود. و اتفاقا تخالف آنی است که به‌معنای منطقی قابل جمع هستند. الآن همینجا ممدوحیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با مذمومیت انسان کافر قابل جمع هستند. می‌توانند هر دو باشند.

**شاگرد**: چون از خارج می‌دانیم که یک منبعی گفته هر دو مراد است لذا جمع می‌کنیم. حال در نفس الامر این دو احتمال را می‌دهیم اما به مرحله ظهور رسیدنش چه جوابی دارد؟

**استاد**: اگر روایت عبدی را به فضایی بیاوریم که بشر به تحیر رسیده است. اهل فن به تحیر رسیده‌اند. چه زمانی؟ آن وقتی که مازالان رفت و تقویم یک روز عوض شده بود و ... . به جایی رسیدند که می‌بینند وقتی می‌خواهیم برای کره زمین برچسب زنی کنیم؛ یک شنبه، دوشنبه، اول فروردین را معین کنیم؛ می‌خواهیم تقویم بنویسیم، متحیر شدیم. لذا به اینجا رسیدیم که برای نظم حتماً به یک نصف النهار نیاز داریم. یعنی الآن که می‌گویند «الزوال» استغراق‌ِجنس، فضایش تمام شد. «اذا رئی قبل الزوال»، کدام زوال؟ زوال قم برای قم. زوال بغداد برای بغداد. شرق و غرب برای خودشان. این «الزوال» بود. اما حال بشر به کجا رسیده؟ دیده که برای نظم دادن چراهای نداریم یک نصف النهار داشته باشیم. لذا خط زمان گرینویچ را قرار دادند.

در این فضا اگر بگویی امام علیه‌السلام برای بشر متحیری که الآن فهمید چراهای جز یک زوال و یک نصف النهار معین ندارم، امام علیه‌السلام می‌گویند «اذا رئی قبل الزوال»، یعنی مثلاً زوال دحو الارض. خب شما در اینجا می‌گویید که باز تعارض است؟! اینجا می‌گوییم «ال» عهد است. روایت حماد «ال» استغراق است، اما چرا می‌گویید روایت عبدی «ال» عهد است؟ به‌خاطر لسانش. امام علیه‌السلام نمی فرمایند «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة المضیة». می‌فرمایند «اذا رئی قبل الزوال فهذا الیوم من شوال». یعنی دارند با زوال، ضرب قاعده می‌کنند برای نظم کل کره. چرا؟ چون اینجا قرینه داخلیه زوال یک لحظه است. وقتی گوینده اسمی از لحظه می‌برد، معلوم می‌شود که می‌خواهد یک قاعده‌ای را درست کند. نه اینکه بخواهد یک اماره داشته باشید. چون لحظه بودن زوال، اظهریت دارد در اینکه می‌خواهد به دست شما اماره بدهد، تا اینکه بخواهد به رؤیت هلال نظم بدهد، آن هم برای بشری که فهمیده ما به یک تقویم نیاز داریم، در اینجا «ال» در «الزوال» از جنس و استغراق به عهد منقلب می‌شود. شما بگویید حق ندارید، عرف که این را نمی فهمد! درست است که عرف عام نمی فهمد اما در این فضای متخصصین اگر عرف عام هم تحیر اینها را ببینند اباء نمی‌کنند.

**شاگرد**: فهم این عهدیت در فضای ظهور به چه صورت است؟

**استاد**: نکته اش همانی بود که جلسه قبل می‌خواستم درباره عرض کنم.

**شاگرد۲**: تحیر در خط زمان برای ایام هفته بوده برای ماه نبوده. می‌گویند این طرف خط شنبه می‌شود و آن طرفش یک شنبه می‌شود.

**شاگرد**: در ماه هم همینطور است.

**شاگرد۲**: در ماه به تبع است. یعنی اصل تحیر برای ایام هفته است. اگر حضرت می‌خواستند این قضیه را حل کنند، بهتر بود که در ایام هفته صحبت می‌کردند.

**استاد**: در زمان شیخ بهائی هنوز این حرفها نبود. اتفاق افتاده بود ولی ظاهراً شیخ مطلع نبودند. حتی مرحوم نراقی اول مطلع نبودند. در مباحثه تشریح الافلاک خواندیم. با اینکه م‌ال

مدی خیلی بعد از کریستف کلمب و مازالان بود، ولی ظاهراً هنوز این اطلاعات نیامده بود. مرحوم شیخ در مقدمه تشریح الافلاک فرمودند، «یتفرع علی کرویة الارض» اینکه یوم واحد برای سه نفر متفاوت باشد؛ یکی جمعه باشد، دیگری شنبه باشد و دیگری یک شنبه باشد. این را فرمودند. بنابراین مشکل تعیین توقیم و روز را مثل شیخ بهائی متوجه هستند. این را باید حل کنیم. خب میفرمایید اول ماه، الآن لحظه شروع ماه که از تحت‌الشعاع بیرون میآید، ظاهرة سماویة است. اما اینکه امروز را اول ماه بگوییم ای سی ام شعبان...؟ اول ماه بودن برای امروز که یک لحظه اش ماه بیرون آمده، امروز را چه برچسبی بزنیم؟ معنون به چه عنوانی کنیم؟ بگوییم امروز سی ام شعبان است ای امروز اول ماه مبارک است؟ پس بهروز مربوط میشود. همینطوری که شما برای اینکه بگویید امروز یک شنبه است، نیاز به خط زمان داشتید که مشکل را حل کنید، در اینکه بگویید امروز سی ام شعبان است هم به آن نیاز دارید. این هم عین همان است. یعنی مشکل از واد واحدی است. و لذا امام علیه‌السلام وقتی میفرمایند برای برچسب زنی اول ماه، الزوال میزان است، یعنی آن الزوال برای شب جمعه مؤمنین هم دارد کار میکند.

**شاگرد**: یعنی شنبه ای یک شنبه؟ امروز ساعت دوازده برای ما شنبه است و برای عده‌ای یک شنبه است. بحث ما مطابق با ایام هفته نیست. بههرحال امروز ای شنبه است ای یک شنبه.

**استاد**: حرف شما اینجا هم میآید.

**شاگرد**: اینکه چه زمانی شنبه و یک شنبه میشود؛ یعنی تحیر در خط زمان در ایام هفته لاجرم است و نمیتوان آن را کاری کرد. یعنی تحیر ما در ایام هفته با ماه یکی نیست.

**شاگرد۲**: در ماه بیشتر است. در ماه امر عینی خارجی دارید ولی شنبه و یک شنبه قراردادی است. در امر واقعی که مشکلتر است.

**شاگرد**: مثل سال؛ میگوییم هر سال باید از شنبه شروع شود. امسال شنبه است و سال بعد یک شنبه است و ... .

**استاد**: برای شروع اینکه بگوییم امسال شنبه است، ضابطه میخواهیم ای من؟ شما چطور ضابطه من کردید؟ گفتید قاچ جغرافیایی که یک ساعت است، در آن جا یک نصف النهار را مفروض میگیریم، اگر حلول شمس به برج حمل، قبل از زوال این نصف النهار است، در توقیم میگویید امروز اول فروردین است. اگر ساعت نیم بعد از ظهر است، میگویید امروز بیست و نه اسفند است لذا فردا اول فروردین است. لذا ضابطه میخواهید.

حال نه برای قاچ جغرافیایی که کار ایران در برود؛ میخواهید برای فارسی زبانهای کل کره یک توقیم ارائه بدهید، چه کار میکنید؟ میگویید در توقیم جهانی قبل از زوال کجا امروز اول فروردین است؟ چون حلول شمس به برج حمل قبل از زوال بود، کدام زوال؟ چه کارش میکنید؟ ضابطه میخواهد ای من؟

**شاگرد**: کسی که میگوید غروب معیار است، یک خط صاف است که شب و روز میشود، در آن غروب خاص قبل از خط اول ماه میشود و بعد از خط غروب، فردا اول ماه میشود.

**شاگرد۲**: نقطه غروب کجا کره زمین است؟

**شاگرد**: هر ماه یک جا است.

**شاگرد۲**: به هم ریختگی میشود.

**استاد**: شما می‌خواهید نوعیت ماه را بگویید؟! خلاصه شما می‌گویید وقتی ماه داریم اول ماه بودن، یک روز مشخص است یا روز نوعی است؟ در کلمات علماء تصریح بود که فرمودند لیلة القدر هم نوعی است. امسال درماه مبارک یک شب قدر ندارید. نوعی است؛ دو شب دارید. اگر شخصی می‌گوییم پس خلاصه کار ما باید یک شروعی داشته باشد.

**شاگرد**: شروع کار در لحظه طلوع هلال است.

**شاگرد۲**: کجا؟

**شاگرد**: در هر شهری که غروب اتفاق افتاد.

**شاگرد۲**: خب دو تا می‌شود.

**شاگرد**: الآن یک جا است که غروب است. دو جا که نیست.

**شاگرد۲**: الآن ِکجا؟ الآن ِما در ایران یا الآن در آمریکا؟

**شاگرد**: الآن در کره زمین یک مکانی هست که غروب است. کسانی که می‌گویند غروب مالک است، آن نقطه‌ای که غروب است، اگر الآن هلال داشت، به سمت چپ اول ماه می‌شود.

**شاگرد۳**: هر ماه یک جا می‌شود.

**شاگرد۲**: بله.

**شاگرد۳**: خب ضابطه پیدا نکرد.

**شاگرد۲**: اگر خط زمان نباشد نمی‌توانیم ضابطه شنبه و یک شنبه بدهیم.

**استاد**: آن چیزی که سبب تغییر فتوای حاج آقای سیستانی بود چه بود؟ ایشان اول همین حرف شما را می‌گفتند. بعد عدول کردند. چرا گفتند؟ اگر روی نقشه ها نگاه کنید بیست و سه درجه میل داریم، غروب اینطور نیست که بگویند یک لحظه غروب است. الآن وقت غروب است و یک جا هلال دارند، دقیقاً حتی در شرق او هلال ندارند. به همین خاطر بود که سبب شد فتوای ایشان تغییر کند. خودشان فرمودند. فرمودند: من قبلاً این را می‌گفتم که رؤیت در بلد شرقی برای بلاد غربیه کافی است اینما کان. اما بعد فرمودند: نه، چه بسا بلد شرقی هلال دارد اما بلد غربی واقعاً هلال ندارد. شما می‌گویید غروب، خط غروب روی کره که به‌صورت داره نیست. داره افق هم نیست. ما چندتا داره داشتیم؛ داره نصف النهار، داره افق. خط غروب روی کره زمین حتی در داره افق هم نیست. یعنی مایل است. این مشکلات کار بود.

---

[1] عبس ۱۷ و ۱۸

[2] البرهان في تفسير القرآن نویسنده : البحراني، السيد هاشم  جلد : ۵ صفحه : ۵۸۴

---

بازبینی #1
ایجاد شده 7 فوریه 2026 15:54:26 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 فوریه 2026 15:57:55 توسط ... .